

Nimrooz-Hossein Mostalizadeh-From the Hot and Breathless Tehran

Vol. 14, No. 719, Friday, January 24, 2003

<http://www.nimrooz.com/html/719/91158.htm>

از تهران داغ و بی نفس- علی مستعلی زاده

خطر حمله آمریکا دست‌ها را رو کرد

معلوم شد اصلاح طلب‌ها و تندروها همه از یک قافله‌اند

واقعیتی که با دادگاه عبدی کشف شد

اسلامی‌ها، از هیچ کس به اندازه رضا پهلوی نمی‌ترسند

رجوی همان خدمتی را به صدام حسین میکند که عراقی‌هائی مانند شاهرودی

و نمازی و نقدی به ولایت فقیه

روحانیون اصلاح طلب اگر فلاحيان و محمدی گیلانی هم با خود داشتند

جنسشان جور می‌شد و رکورد اعدام‌هائی که ترتیب داده‌اند به سی هزار

میرسید

«جزوه حقیقت» مشت همه مسئولان را پیش ملت باز کرده است

از دوسه سال پیش ما عده‌ای هستیم که تلاش میکنیم تا به بعضی از

جوانهائی که با ما در یک کلاس دانشگاه و در یک خوابگاه هستند بگوئیم که

در دوم خرداد ماه سال ۷۶ فریب خورده‌ایم یک مشت اطلاعاتی و زندانبان و

بازجو که با همدیگر اختلاف دارند جمع شده‌اند و حرفهای دل ما را زده‌اند

تا از ما رأی بگیرند و به دنیا نمایش بدهند که در جمهوری اسلامی آزادی و

دموکراسی وجود دارد. ولی خیلی از دوستانمان باور نمی‌کردند همانطوری

که ما حرف پدرانمان را قبول نکردیم.

وقتی میرفتیم در خیابان تا برای کشته و مجروح شدن دوستانمان در فاجعه

کوی دانشگاه تهران تظاهرات کنیم، پدرم قسم میداد که کمی فکر کنم و گول

نخورم. گول اصلاح طلب‌های امروزی را نخورم و کمی فکر کنم که چطور شد

که ناگهان آقایان شب خوابیدند و صبح بلند شدند و اینقدر مترقی شدند.

ما حرف پدران با تجربه‌مان را قبول نکردیم و دوستان جوانترمان هم حرف ما

را قبول نکردند تا در ماجرای اخیر که مربوط بود به دستگیری عباس عبدی

حقیقت برایشان روشن شد و یکی یکی آمدند به معذرت خواهی از ما که شما

راست میگفتید، درست مثل همان شبی که من رفتم پیش پدر پیرم و از او

معذرت خواستم که نصیحت‌هایش را نشنیده بودم. حالا همه امید ما به رضا پهلوی است.

داستان از این‌قرار بود که وقتی عباس عبدی را دستگیر کردند، همه ما با غرور به هم گفتیم جای سفتی رفتند و حالا خواهیم دید که دارو دسته معاودین و حزب الدعوه که سمتهای اصلی قوه قضائیه به آنها سپرده شده، خجالت زده مقاومت و پایداری عباس عبدی خواهند شد که قبلاً هم در زندان هاشمی رفسنجانی وقتی سردبیر روزنامه سلام بود، اینها را خجالت زده کرد و آخ هم نگفت. به همین حساب عکس‌هایش را بزرگ کردیم و به در و دیوار دانشکده زدیم.

حزب الهی‌های دانشکده‌مان با لبخند می‌گفتند صبر کنید اینهم مثل بقیه به... خوردن می‌افتد. ما می‌گفتیم فکر کرده اید، اینکه مثل بقیه نیست. تا آن شب که در تلویزیون عباس عبدی را دیدیم که با لبخند به خبرنگاری که همان بازجو باشد می‌گفت اشتباه کردم. و من از این جمله، عرق سردی به تنم نشست.

ولی در جواب پدرم گفتم صبر کنید، معلوم میشود که چه کارها با او کرده‌اند، صبر کنید دادگاهش بدتر از دادگاه اکبرگنجی میشود و باعث آبروریزی طالبانی‌ها خواهد شد. زمان دادگاه رسید و همان حرفها بود و دوستانش به راه افتادند و گفتند که او در حال طبیعی نبوده و چه و چه. تا آن که خودش به صدا در آمد و به وکیلش گفت که نه خیر، شکنجه‌ام نشده‌ام و همین است حرفهایم. اینجا بود که اولین ضربه به باور ما خورد. همان شب کتاب خاطرات عباس امیر انتظام را خواندم. و دیدم که همین آقا چه کرده است با امیر انتظام بیچاره.

تازه آنهم میتوانست به حساب جوانی و شهرت طلبی و شور انقلابیش گذاشته شود ولی نامه‌ای که همین چند ماه پیش نوشت، دیگر جوانی و جاهلی نبود. در آنجا نوشته بود که امیرانتظام بیست سال زندان حقش نبود و پنج سال بس بود. دیگر واقعا وقاحت میخواست.

اینها در زمانی که شعار میدهند باید دادگاهها عادلانه باشد و کسی بدون رسیدگی رأی ندهد، آن وقت درباره کسی که تمام عمر مفیدش را تباه کرده‌اند، میگویند پنج سال بس بود.

وقتی سر و ته پرونده را نگاه میکنی، میبینی که تنها گناه امیر انتظام این بوده که با مامور آمریکائی حرف زده و برایش اوضاع را تفسیر کرده، خب مگر عباس عبدی خودش چکار کرده؟ مگر او هم با آن گروگان آمریکائی در پاریس گفتگو نکرده و تازه میگویند که با ماموران سفارتهای دیگر هم معامله داشته. امیر انتظام که پولی نگرفته بود، تازه آقا پول هم گرفته. با استدلال خودش

دست کم ده سال زندان باید داشته باشد. مگر آنکه بگوید کار من با اجازه بوده و آنوقت بازجو هم میگوید خیلی خوب مجوزت کو. شفاهی بوده. اما امیر انتظام که رئیسش مهندس بازرگان به زندان آمد و گفت و همه کار او با اجازه من بوده دیگرچی؟

اما به اینها کاری ندارم. بلکه دردناک تر آن است که آقایان اشتباه کردم‌ها را گفتند و از زندان آزاد شدند، عباس عبدی هم به بند عمومی رفته و به زودی آزاد میشود، یعنی همه‌اش نقشه بوده برای گرم کردن سرما آدمهای ساده و حرف نشنو. که با حرفهای امثال عبدی‌ها به وزارت اطلاعات با آنهمه جنایت که کرده خوش بین شده بودیم و حالا معلوم شد که این گروه آخر دانشجویان را وزارت اطلاعات آقای خاتمی گرفته و همین هفته هم برای متبرک شدن، مدیرانش رفتند پیش رهبر و ایشان هم دستور دادند که با غربزده‌ها و هواداران مذاکره با آمریکا مقابله کنید و... یعنی همان حرفهایی که سعید امامی میگفت و اصلاح طلبان میگفتند که نشانه خونخواری اوست.

جبهه مشارکتی‌ها اول به قصد فریب ما راه افتادند که عبدی را دوا خورنده‌اند و بعد به توجیه‌های مسخره دست زدند که او مثل طوطی مولانا خودش را به مردن زده تا دوستانش تکلیف خود را بدانند، گفتیم پس حالا پیغام به آنها رسیده و کاری را که باید بکنند میکنند. و مثل اینکه حسین شریعتمداری، دست راست رهبر هم همین را فهمیده بود که نوشت: نباید به اینها اجازه داد که از حاکمیت به همین سادگی خارج شوند، بلکه باید گرفت و محاکمه‌شان کرد و انداختشان به زندان و... خود این نوشته هم ما را گول زد که لابد بین حضرات، اختلاف جدی است و اصلاح طلبان برای حقوق ما میجنگند.

اما آفتاب پشت ابر نماند عسکراولادی اعلام کرد که ما اصلا قصدمان انحلال جبهه مشارکت نیست و آن یکی معاون قوه قضائیه هم گفت همه باید به جبهه مشارکت این نهال نو پا کمک کنیم. . واقعا مسخره است و به قول حسن سیاه اینها همه را مثل خودشان فرض کرده‌اند. یکی از دخترهای دانشگده همان روز در تابلوی اعلانات نوشت که آمریکا تهدید کرده که ملت را نجات میدهد و در نتیجه پرده‌ها ورافتاده و همه متحدانی که نقش مخالف را بازی میکردند از نقشهایشان بیرون آمده و به کار اصلی که حفظ نظام باشد مشغول شده‌اند انگار مسأله ما این بود که آقایان منافع ملی را تقسیم کنند انگار مسأله ما این بود که چرا پرونده همدیگر را رو میکنند انگار مسأله ما این بود که دعوی داخل اطلاعات به آشتی نمیرسد که رسید و دستها رو شد.

محبوبیت شاهزاده رضا پهلوی

حالا برایتان بگویم از وحشت تازه‌ای که همه را به وحدت رسانده و وفاق، وفاق میکنند: یکی آمدن آمریکا است و خطری که همه‌شان را تهدید میکند و دیگری افزایش میزان محبوبیت رضا پهلوی در بین مردم ایران. تا به حال کسی که به عنوان الترناتیو حکومت آخوندی مطرح بود، مسعود رجوی بود که در عراق پول صدام را میگرفت و گاهی سنگی به طرف آخوندها میانداخت که حقوقش حلال شود و مردم قانع بودند که سگ زرد کمی بهتر از شغال است و بالاخره اینها با صدام حسین همشکل و همپایاله نیستند و بهترند.

اما حالا دیگر مجبور به انتخاب نیستند و باید بیائید و ببینید که در بین جوانها چه محبوبیتی دارد شاهزاده و ببینید که هر کس را که میگیرند اول او را آنقدر میزنند که بفهمند طرفدار ایشان است یا نه؟ همین قدر که فهمیدند نیست با او کار زیادی ندارند، هر کاری هم که کرده باشد میگویند: جوانی کرده است، مگر اکبر محمدی نبود که اصلا کاری نکرده بود، فقط وقتی فهمیدند که در آلمان زیر عکس رضا پهلوی ایستاده و عکس گرفته، او و برادرش را به سلول انفرادی انداختند و هر چه خانواده‌اش داد میزنند که بچه‌مان مریض است و دارد میمیرد، دیگر گوش نمیده‌ند. یعنی در واقع از رضا پهلوی میترسند و فهمیده‌اند که مردم چه میخواهند؟

اینرا هم تا یادم نرفته بگویم که مسعود رجوی برای صدام حسین همان کاری را میکند که هاشمی شاهرودی و الحسینی و نمازی دادستان و سردار نقدی و بقیه عراقی‌های معاود برای تندروهای داخلی انجام می‌دهند. رجوی هم چون در عراق فامیل و خانواده‌ای ندارد، وقتی که صدام میخواهد که مثلا شیعیان و یا کردها را کباب کند، او را میفرستد که چه هنرنمائی‌هایی میکند که چشم پاسداران روشن میشود، این دارودسته عراقی‌های مقیم تهران هم همینطور. شاهرودی که علاقه‌ای به ملیت ندارد. الحسینی که دکتر مهاجرانی او را به معاونت مرکز گفتگوی تمدن‌ها گذاشته مقاله می‌دهد به روزنامه همزبانانش الرای العام و مینویسد که کورش کبیر مثل اسکندر و هیتلر بود. آنقدر گندش در آمد که مهاجرانی که خواب ریاست جمهوری میبیند، اجازه گرفت و مقاله او را تکذیب کرد که نخیر کورش، ناجی بشریت بود.

یادتان باشد که فحش به کورش را عسکراولادی و جنتی و حسنی امام جمعه احمق ارومیه نگفته، بلکه مامور عالیرتبه دولت خاتمی نوشته همان طور که ضدیت با شاهنامه و دستور خراب کردن تخت جمشید را هم صادق خلخالی داد که همحزب و رفیق گرمابه و گلستان محمدرضا خاتمی است.

هفته گذشته که یورش برده بودند به وب لاگ‌ها و وب لاگ نویسه‌ها بزرگترین مسأله‌شان که چند نفری را هم به همین خاطر دستگیر کردند رضاپهلوی بود. به هر خانه‌ای که ریختند و هر کامپیوتری را که ضبط کردند اول رفتند تا

ببینند که صاحب آن به دیدار سایت شاهزاده و سایت های سلطنت طلب رفته یا نه.

در شیراز ریخته بودند به سه تا کافه نت شهر و حافظه آن را باز کرده بودند و دریافته بودند که از آن جا بیش از همه با سایت رضاپهلوی تماس برقرار شده برای همین است که به وحشت افتاده اند و با وجود شعارهایی که برای فریب مردم می دهند، در زیر به قول آن روزنامه انگلیسی پنج تا هیأت فرستاده اند که با آمریکائی ها معامله کنند، بشار اسد از همین عصبانی شد که در آخرین لحظات سفرش را به تهران لغو کرد. وزیرش را به تهران فرستاد تا بگوید که نمیشود هم از توبره بخورید و هم از آخور.

در یکی از شبنامه هائی که در قم منتشر شده و میگویند همسر محمد منتظری را برای همین به دادگاه کشاندند که او نوشته و تکثیر کرده بود، نوشته شده بود که حکومت عراق عکس و تفصیلات ملاقاتهای تسخیری نماینده ولی فقیه و دکتر ولایتی مشاور بین المللی اش را به دمشق فرستاده اند که آنها را در حال گفتگو با آمریکائی ها نشان میدهد.

افشاگریها علیه اصلاح طلبان

بالا گرفتن دعوی دو تا جناحی که برای گرم کردن سر مردم درست کردند و به جان هم انداختند، خیلی حسن ها برای مملکت داشت، اگر که همه متوجه میشدند که کم کم دارند میشوند. یکی هم این بود که دست هم را رو کردند. جزوهای به تازگی در تبریز منتشر شده که اسمش را گذاشته اند حقیقت آشکار.

در جزوه حقیقت آشکار همه چیز درباره اصلاح طلبان هست. مثلا نشان می دهد که آقای کروی که اکبرگنجی و دیگران خودشان را کشتند تا هاشمی رفسنجانی وارد مجلس نشود تا این نماینده اصلاح طلب به جای او بنشیند آمده است که او همان کسی است که افشا شد که از طرف رهبران ایران فرستاده شد و در اسپانیا با کیسی رئیس سابق سیا گفتگو کرد و کتاب مترجمش منتشر شده که گفته وی را در اسپانیا به کدام هتل برد و با آمریکائی ها گفتگو کرد و قرار و مدار گذاشتند که گروگانها آنقدر پس داده نشوند که انتخابات آمریکا به زیان جیمی کارتر تمام شود.

این مهم نیست، جیمی کارتر فرقی هم با ریگان نداشت ولی توجه داشته باشید که به علت این معامله یازده میلیارد دلار ملت بیچاره به هدر رفت. مذاکره با کیسی میلیاردی که داشت رئیس سیا میشد در زمانی اتفاق افتاد که خمینی هر نوع مذاکره را با آمریکائی ها ممنوع کرده بود و صادق قطب زاده را به همین جرم که علیرغم دستور آقا با هامیلتون جردن نماینده کارتر

در پاریس گفتگو کرده بود کشتند ولی خودشان مهدی کروبی را به اسپانیا فرستادند.

این آقای کروبی که قبل از انقلاب در ازنا و الیگودرز در خانه فولادوند‌ها روزه میخواند و به جای پول برای زنش لباس کهنه می‌گرفت بعد از آن که در معاملاتی این طوری شرکت کرد، ریاست بنیاد شهید را به او دادند و اولین غارت و فرستادن پول به خارج و سهیم شدن در سهام‌های خارجی را او شروع کرد.

همسر دهاتی قبلی را به مالاگا فرستاد و در آن جا ویلایی بزرگتر از ویلای شاه سابق در سن موریتس برایش خرید و ماجرای عروسی پسرش را در سال شصت و هشت همه به یاد دارند و جالب آن که آنقدر در بنیاد شهید با گرفتن پول بی حساب از دولت به هوای رسیدگی به خانواده شهدا دزدید و آن قدر شلوغ کرد که صدای خمینی هم در آمد ولی از آنجا که احمد خمینی را هم شریک کرده بود، اتفاقی نیفتاد، داستان بهتر را حاجی خانم همسرش ایجاد کرد که رئیس مرکز بهداشتی بنیاد شهید شد و سی چهل بیمارستان را به هوای آنکه شهیدان و خانواده‌های شان لازم دارند صادره کرد و گرفت و برای هر کدام بودجه‌ای تا به جائی که همه خانواده و اهالی بروجرد را به بورس بنیاد شهید به فرنگ فرستاد که بعضی‌های شان هرگز برنگشتند و بعضی‌ها که مثل دکتر نوربالا برگشته‌اند حالا رئیس هلال احمر شده‌اند.

بنیاد شهید چنان تشکیلات نان و آبداری شده بود که فقط یک موردش که از پرده به در افتاد، زنی که معاملات ارز برای بنیاد شهید میکرد یعنی دلارهای دولتی هفت تومانی را میگرفت و در بازار آزاد به قیمت صد و پنجاه تومان میفروخت، از راه دلالی برای کروبی و خانمتش صاحب چهارمیلیارد تومان پول شده بود، سه میلیارد جریمه‌اش کردند داد و آخ نگفت و بلافاصله به کانادا رفت و هنوز در آنجاست و میگویند در سمت جدید دختران بی سرپرست را به عنوان کاری عام المنفعه به آن دیار میبرد و برایشان شوهران صوری درست میکند.

خلاصه درآمدها و ریخت و پاشهائی که بعضی‌های شان از پرده بر افتاده چنان بود که بازاری‌ها و عسکراولادی طمع کردند که چرا بنیاد شهید که مداخلش بیشتر از بنیاد مستضعفان است باید همیشه دست کروبی باشد و آنقدر برایش پرونده ساختند که احمد هم دیگر نتوانست کاری کند، چون پدرش مرده بود و به دستور رهبر جدید که به بازاری‌ها خیلی بدهکار بود کروبی مجبور به استعفا شد و به جایش رحیمیان را گذاشتند که خودی بود و رئیس قسمت اقتصادی بنیاد مستضعفان فوراً به بنیاد شهید منتقل شد تا این دوتا سازمان پول ساز را به هم بپیوندد.

در جزوه حقیقت آشکار از جمله نوشته شده که مشکل و مسأله با محسن مخلص باف که عزیز دردانه رژیم بود از جائی پیش آمد که او فیلمی ساخت بنام عروسی خوبان و نشان داد که بازاریها به حساب جانبازان جنگی چه میکنند و جانبازان در چه وضعی روزگار میگذرانند و آنقدر برایش زدند که به تازگی با همه موفقیت‌هایی که کسب کرده، مجبور به مهاجرت به کانادا شده است.

اصلاح طلب دیگری که در جزوه حقیقت آشکار درباره او ارقام و آماری باورنکردنی نوشته شده مجید انصاری است که قبلاً نماینده زرنند در مجلس بود و حاکم شرع آن منطقه و کاری که با باغداران پیسته کرد و اعدام‌هایی که در استان کرمان راه انداخت بر سر زبانها است، مهمترین آنها ترور رهبر فرقه شیخیه که فقط برای مصادره اموال افسانه‌ای ابراهیمی‌ها انجام شد و حالا بروید در استان ببینید با آن اموال چه کرده است؟

آقا مجید انصاری که به تازگی به عضویت مجمع تشخیص مصلحت هم انتخاب شده، همان موقع که به تاراج استان کرمان اشتغال داشت توسط همولایتی هاشمی رفسنجانی به ریاست کل اداره زندانها منصوب شد کافی است در نظر آورید که در سال‌های شصت، سه تا شصت و نه چند هزار نفر در آن زندان به امضای او اعدام شده‌اند تا میزان اصلاح طلبی وی بر همگان روشن شود.

حضرت ایشان دو پسر دارد یکی از یکی خوشنام تر و کم پرونده تر که دست پسرهای واعظ طبسی و مقتدائی و جنتی و خزعلی و دری نجف آبادی را از پشت بسته‌اند و سه سال پیش دو سه روزی به زندان افتادند و وزارت اطلاعات پرونده‌شان را کامل کرد، چرا که علی فلاحیان در جائی شنیده بود که آقا مجید درباره او بدگویی کرده، از آن زمان به مقام محترم سکوت گرفتار آمد چون در عین حال دم درآورده و به اتفاق حسین هاشمیان همولایتی‌اش به دیدار آیت الله منتظری هم رفته بود.

عضو دیگر اصلاح طلبان آقای محتشمی پور است که بهتر است از فلسطینی‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی اسرائیل و آمریکا درباره او سؤال شود و بچه‌هایی که در دره بقاع کشته شدند.

عضو دیگر مجمع طرفداران اصلاحات جناب مستطاب موسوی خوئینی‌هاست که اولین بار در نقش رئیس گروگانگیران سفارت آمریکا در صحنه سیاسی ظاهر شد و ایشان بود که عباس امیر انتظام و خیلی‌های دیگر را با اسناد دروغینی که ساخت بیست سال به زندان انداخت و در همان زمان به علت نزدیک بودن با احمد خمینی همه کاره شد و مسئول پرونده توده‌ای‌ها در دادگاه انقلاب و بعد رئیس رادیو تلویزیون شد و به تصفیه نامزدهای انتخابات مشغول گردید و به تنهایی همان کاری را که الان شورای نگهبان

میکنند، به عهده گرفت و با پایان گروگانگیری به مقام دادستان انقلاب کل کشور نائل آمد و به اتفاق همفکرش موسوی اردبیلی کاری در دادگستری کردند که هیچ خرابکاری نکرده بود.

وقتی که خمینی درگذشت هاشمی رفسنجانی از ترس آنکه مبادا بچه‌های گروگانگیر و رئیسشان زیر دست و پای بازاری‌ها و عسکراولادی و فلاحیان بروند، مؤسسه‌ای درست کرد به اسم مطالعات استراتژیک و همه گروگانگیرها را در آن جا گذاشت و بعدها سعید حجاریان را هم به همان جا فرستاد که فلاحیان او را نکشد.

در عین حال موسوی خوئینی‌ها روزنامه سلام را هم پیاداش گرفت و به عضویت مجمع تشخیص مصلحت هم در آمد که کم کار نماند. در همان مؤسسه مطالعات استراتژیک بود که گروه به مطالعه مشغول شد و فهمید که چطور باید از نارضایتی مردم بهره گرفت و برای رژیم عمر خرید. بهزاد نبوی، عباس عبدی، سعید حجاریان و خیلی از نسل دومی‌ها که فلاحیان با آنها خوب نبود در همین مرکز متمرکز شدند. مرکز مطالعات ملک طلق هاشمی رفسنجانی بود و هست و در آن زمان زیر نظر رئیس جمهور بود و حالا از بخش‌های مجمع تشخیص مصلحت است و رئیسش حسن روحانی. مجله این مرکز را مدتی هم عطاء الله مهاجرانی مدیریت می‌کرد.

جزوه حقیقت آشکار وقتی به صادق خلخالی می‌رسد با چنان تمسخری نشان او را می‌دهد که همه بدانند اصلاح طلب یعنی چه؟ البته اصلاح طلب اسلامی. صادق خلخالی کسی است که مفتخر است با حکم حاکمی شرع که داشت بیش از سه هزار نفر را کشته است و از این جهت فقط اسدالله لاجوردی رکورد او را شکسته که بنا به آمار رسمی خودشان اعدام‌هائی که ترتیب داده از مرز ده هزار گذشته است.

اگر اصلاح طلبان به جای آدمهای بی سر و صدائی مانند محمود دعائی‌مدیر روزنامه اطلاعات، کسانی مانند رضازواره‌ای از هیأت موتلفه و دادستان دادگاه‌های اولیه انقلاب و محمدی گیلانی مسأله گوی تلویزیون و صادرکننده حکم اعدام سه هزار نفر از جمله فرزند خود را هم در اردوی خود داشتند، می‌توانستند ادعا کنند که جنسشان جور بوده است.

البته جای علی فلاحیان هم در بین آنها خالی است که گرچه تعداد قتل‌هائی که کرده به دویست نرسیده ولی آن قدر هست که اگر از ایران پایش را بیرون بگذارد کارش به دادگاه لاهه میرسد و باید کنار دست میلسویچ بنشیند و آن وقت رهبر صربستان رو سفید خواهد شد.

روحانیون جناح چپ که حالا نام اصلاح طلب بر خود گذاشته‌اند از جمله زرنگی‌هائی که کردند این بود که وقتی در دوران هاشمی رفسنجانی کار به

دست بازاری‌ها و عسگراولادی افتاد مشغول بیارگیری شدند و از میان بچه مسلمان‌هایی که از اوضاع ناراضی بودند عده‌ای را انتخاب کردند که با تشکیل جبهه مشارکت نقش پیاده نظام را برای آنها بازی کنند و هر وقت هم جبهه مشارکتی‌ها کار را جدی بگیرند و حرف مردم را میزنند و آب و نان روحانیت به خطر می‌افتد کروبوی و انصاری و خلخالی و خوئینی‌ها با قهر و کنار کشیدن خود جوانهای بی تجربه را به وفاق با بقیه مجبور میکنند مثل همین روزها که با عسگراولادی دل داده و دارند قلوه میگیرند.

تهران و مشهد قصه‌ای که روزی فاش میشود کاش در مشهد میماندم، تهران چنان کثیف و آلوده است که هرگز نبوده و نمیتوانم نفس بکشم و بنویسم. در اخبار رسمی مینویسند که روزی هفت هزار نفر از شدت آلودگی هوا میمیرند، همین الان رادیو دارد باز هشدار میدهد که کسی از خانه خارج نشود خطرناک است. با هر کدام از این اعلامیه‌ها قند در دل محسن هاشمی آب میشود که صد میلیارد تومان البته به دلار خواسته تا مترو تهران را تمام کند و به مرگ و میر ناشی از آلودگی هوا پایان دهد. کو کسی که قدر خانواده هاشمی رفسنجانی را بداند. به قول کارشناسان اگر ریل‌های مترو تهران به طلا بود هم هزینه‌اش به این میزان که خانواده کشاورز آقای هاشمی رفسنجانی به حساب گذاشته، تمام نمیشد. هفته پیش هاشمی رفسنجانی که برای فرار از آلودگی هوای تهران و البته برای زیارت به مشهد رفته بود از شریک خود واعظ طبسی که در رختخواب است و فقط برای هاشمی و رهبر خود را لنگ لنگان به فرودگاه میرساند خواست که مترو مشهد را تسریع کند و از آقازاده ناصر واعظ طبسی به جای مهندس محسن خودمان استفاده کند، محسن هم که با او دوست است با هم میتوانند این خدمت بزرگ اسلامی را به زوار بدهند.

البته نام محسن هاشمی با توقیف کشتی حامل مواد شیمیایی در بلژیک بار دیگر بر سر زبان گزارش نویسان بین‌المللی افتاده است، همان طور که نام ناصر واعظ طبسی با شرکت ورشکسته المکاسب بر سر زبان اهالی پولدار دویی است که بانک‌های شان هشتصد میلیون دلاری را میخواهند که به ضمانت بانک مرکزی ایران به المکاسب داده‌اند که حالا ورشکستگی اعلام کرده و بدهی‌اش به گردن ملت ایران افتاده ولی اگر این حدس درست باشد که خرید چهار میلیارد و پانصد میلیون دلاری آن ایرانی که در دویی یک جزیره را خریده به وساطت ناصر آقا اتفاق افتاده، منتظر باشید که بانک‌های دویی از طلبشان بگذرند و آقا ناصر سربلند بیرون آید، چون در تهران هم دویست میلیارد ریال بدهیش را رفیق دوست به حساب تولیت آستان قدس

رضوی پرداخته و بدهی و مشکلی با قوه قضائیه ندارد، در دویی هم که حساب‌ها پاک شده و میماند آن که، حاجی آقا مریض و در حال مرگ است و با مرگ ایشان دیگر ناصر آقا در مشهد ماندن ندارد، انگشت نگاری هم که شده و بچه‌ها هم که متولد آمریکا هستند، و مادرشان هم که پاسپورت آمریکائی دارد، بعد از شرکت در مراسم پرشکوه تشییع جنازه واعظ طبسی، این فخر عالم امکان، میتوان به آمریکا رفت، در ونکوور هم که خانه بزرگی خریداری شده، آمریکا هم که آن قدر بزرگ است که کسی به کسی نیست و میتوان مصیبت‌های زندگی در شهر عقب افتاده و ندید بدید مشهد را فراموش کرد و زندگی نو برپا داشت و گاهی هم به ریش بسیجی‌ها و جوانان ساده لوح مشهد هم خندید و از جمله کاوه چاقوکش و شعبان خان آستان قدس که حسین الله کرم او را معرفی کرد و الحق خدمات ارزان و خوبی هم انجام داد.

گفته میشود که از همین حالا خانواده ناطق نوری خود را برای خدمت باقی اموال امام رضا آماده کرده‌اند، گرچه تولیت فعلی دیگر جای آباد برای امام‌رضا باقی نگذاشته، ولی خدا عمر بدهد به زواری که ایمان به امام رضا آنها را از همه جای پاکستان و افغانستان به مشهد میکشاند و از این بابت نباید نگران بود.

فقط میماند حرف یکی از بستگان ما آقای دکتر معتمدی که چون پارسال درگذشت آوردن نام او اشکالی ندارد. او که از انقلابیون سابق مشهد بود بارها به ما گفت خدا ما را بابت بدگویی‌هایی که درباره آن مرد پاکدامن باقر پیرنیا کردیم و وقتی چاقوکشان واعظ طبسی او را برای محاکمه به مشهد آوردند دستش را نبوسیدیم ببخشد. دکتر میگفت حتی در مورد سرهنگ ولیان هم که فامیلان میگوید شنیده در نهایت فقر در آمریکا مرده باید طلب مغفرت کرد، چه احمق بودیم و چه بدها که به او نگفتیم. در حالی که بیائید و ببینید که چه میکنند حالا دارو دسته واعظ طبسی، واقعا همه حق دارند که باور نکنند.

آنقدر هست که خرج دستگاه آقای محمدی گلپایگانی و همسر انگلیسی‌شان را از محل موقوفات در انگلیس میدهند، کمی هم باقی میماند برای خانواده عراقی شاهرودی که به دستور فرستاده میشود، در این میان هنوز علیزاده رئیس دادگستری تهران و دست راست عسکراولادی هم میتوانند روی ثروتی که در زمان ریاست دادگستری خراسان به دست آورده حساب کند.

روزی که پرده بر افتد مردمی که با عشق به امام هشتم به مشهد میروند و همیشه یک میلیون نفر در آن شهر زایرند و با همه فقر و نداری هستی‌شان را نثار امام میکنند وقتی معلوم شود که ایمانشان صرف چه کارها شده چه

خواهند کرد؟ منتظر بمانید و ببینید.
راستی یکی بپرسد در ایران چه کسی ۴-۵ میلیارد دلار پول دارد که جزیره‌ای
در دوی بخرد.
اصلا کسی بگوید در دنیا چه کسی چنین پول نقدی دارد؟ باز ایراد بگیرید و
اکنونمست لندن بنویسد که مردم ایران چهل در صدشان زیر خط فقرند. زیر
خط فقر با ۴ و نیم میلیارد دلار پول اضافی برای سرمایه گذاری.
چه پرت و پلاها مینویسند این روزنامه نگاران خارجی.